

سازمان نظامی

اتهامی تبلیغاتی، با هدف

توجیه یورش و کشتار توده ایها!

بعضی از پیام هائی که در طول هفته می رسد، به ناگزیر، سرآغاز اغلب این گفتگوها را تاکنون تعیین می کند. مثل این بار که ما طبق قراری که با هم داشتیم باید گفتگو را از صفحه اول اولین شماره "مردم" ارگان مرکزی حزب توده ایران در فروردین ۱۳۵۸ شروع می کردیم، اما چند پیام حاوی توصیه و پرسش، مبنای ادامه گفتگوی این بار ما شد. دوست بسیار عزیزی از ایران با پیام بسیار گرمی هشدار داده است که توجه داشته باشیم به این نکته که بسیاری از جوان های نسل جدید رفقائی مانند بهزادی و جوانشیر و هاتقی و دیگران را نمی شناسند و به همین دلیل لازم است موقعیت حزبی و آثار آنها معرفی شود.

نه تنها با این نظر موافقم و همه همکاران راه توده نیز موافق اند، بلکه در اساس، این گفتگو با همین هدف، یعنی آشنا ساختن نسل جدید با رهبران حزب تود ایران در سالهای مهاجرت پس از کودتای ۲۸ مرداد و سالهای بازگشت آنها به ایران پس از انقلاب ۵۷ شروع شد. ما شاید درباره تک تک آنها نتوانیم در این گفتگوها سخن بگوئیم، اما فکر می کنم با همین نمونه هائی که معرفی می کنیم، این نسل شناختی عمومی نسبت به رهبری حزب پیدا می کند. نکته بسیار مهم دیگری که انگیزه این گفتگوهاست، آنست که این نسل تنها یک اطلاع و آگاهی عمومی از سالهای آستانه انقلاب و سالهای پس از انقلاب نداشته باشد، بلکه با سبک کار و منش و مشی توده ای نیز آشنا شود. هدف سوم آنست که این نسل علاوه بر گردش به راست کودتائی رهبری جمهوری اسلامی در دهه ۱۳۶۰، با عمق فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ نیز آشنا شود. تقریباً همه آنهایی که ما در این گفتگوها از آنها یاد می کنیم، پس از سالها زندان و شکنجه، در آن فاجعه ۶۷ قتل عام شدند. من تاکنون به مسئولیت های حزبی و نقشی که آنها در انقلاب ۵۷ داشتند هم اشاره کرده ام و در آینده نیز بنا بر همین توصیه رفیق ارجمندمان از داخل کشور، در این زمینه اشارات بیشتری خواهم کرد. از جمله این که رفقا بهزادی و جوانشیر هر دو دبیر کمیته مرکزی و عضو هیات سیاسی حزب توده ایران بودند. اولی سردبیر روزنامه "مردم" ارگان مرکزی حزب توده ایران و دومی دبیر دوم و مسئول کل تشکیلات حزب توده ایران در سالهای پس از انقلاب و تا یورش به حزب توده ایران. در فاصله دو یورش که کمی بیشتر از دو ماه و نیم است، رفیق جوانشیر همچنین به جای رفیق کیانوری که در یورش اول دستگیر شده بود، بنا بر تصمیم باقی مانده هیات سیاسی از یورش اول، جانشین دبیر اول حزب توده ایران شد. علاوه بر توده ای های جان به در برده از کشتار ۶۷، شخصیت هائی نظیر دکتر ملکی اولین رئیس دانشگاه تهران در جمهوری اسلامی و یا مهندس امیرانتظام معاون نخست وزیر در دولت بازرگان که هر دو دوران مخوف دهه ۶۰ را عمدتاً در زندان اوین گذراندند، تا آنجا که به خاطر دارم - بویژه مهندس امیرانتظام- در نوشته ها و اظهار نظرهای خود از شکنجه "تابوت" اسم برده اند. این همان شکنجه ایست که شامل حال منوچهر بهزادی شد و برای مدتی روان او را در زندان پریشان ساخت. مدت ها طول کشید تا وی توانست به حال عادی بازگردد. او را هفته ها در قفسی باندازه تابوت و بصورت دراز کش محبوس کرده بودند و گهگاه برخی زندانیان را برای در هم شکستن به

دیدار بهزادی در تابوت می بردند. بهزادی فارغ التحصیل حقوق دانشگاه تهران و از رهبران دانشجویی این دانشگاه در سالهای قبل از ۲۸ مرداد بود.

درباره نظرات رفیق اخگر عضو هیات سیاسی حزب توده ایران که در شماره گذشته و در ارتباط با زنده یاد ایرج اسکندری به وی اشاره کرده بودم نیز اطلاعات دیگری وجود دارد که بموقع خود به آن هم اشاره خواهم کرد. رفقا و دوستان عجله دارند. فوراً می خواهند ما از روی زمان پریده و برخی مطالب را بیشتر توضیح بدهیم. من در بخش پلنوم وسیع ۱۷ در این باره صحبت خواهم کرد. یعنی آخرین پلنوم حزب توده ایران در داخل کشور و پیش از یورش به حزب.

یکی از یاران بسیار عزیز ما از ایران پیامی طنز آمیز فرستاده و گفته است "فلانی یادت باشد که من هنوز زنده ام". اشاره به این که چیزی نگویم که باعث گرفتاری اش شود. برای این یار قدیمی پاسخ فرستادم و در اینجا هم تاکید می کنم که برخی پرسش ها برای مراعات حال کسانی مانند این یار قدیمی است و اتفاقاً یکی از دشواری های این گفتگوها که فکر می کنم در ذکر حوادث آینده بیشتر دست و پا گیر شود، همین مراعات هاست. در واقع نقطه چین هائی هست که در آینده باید پر شود، در عین حال که باز هم تاکید می کنم، اگر برخی مسائل گذشته، امروز که عده ای هنوز زنده اند گفته نشود، فردا ممکن است فکر کنند چون شاهی در حیات نیست، هر چه خواسته ام گفته ام. خود حدیث مفصل بخوانید از این اشاره.

رفیق بسیار عزیز و گرامی دیگری ضمن تائید آنچه تاکنون درباره شادروان سیاوش کسرائی گفته ام، توصیه کرده است بیش از این حق او را در خدمت به حزب و جنبش توده ای پیش از انقلاب ادا کنم.

به روی چشم. ما حالا حالاها درباره سیاوش کسرائی حرف برای گفتن داریم و جا به جا خواهم گفت. هرچیز هم از قلم و زبان افتاد، امثال ایشان بنویسند و بفرستند تا در کنار و حاشیه این گفتگو منتشر کنیم.

اگر به همینجا بسنده نکنیم، گفتگوی این بار می شود پاسخ به پیام های دریافتی.

- کاملاً موافقیم. مخصوصاً که آن رفیق ما که نامه مردم شماره اول را فرستاده بود، در همین هفته آن شماره را به همراه دو شماره بعدی بصورت عکس و بسیار مناسب تهیه و با ایمیل ارسال کرده است که می گذاریم در این شماره. قرار ما برای آغاز این گفتگو شماره اول "مردم" بود.

- بی نهایت از این رفیق عزیز و ناشناس که با نام مستعار "فرزانه..." با ما ارتباط دارد تشکر می کنم. واقعا جای این سه شماره "مردم" نه تنها در آرشیو راه توده، بلکه در سایت جدیدی که بعنوان سایت اسناد راه اندازی شده هم خالی است و قطعاً آنها نیز پس از انتشار آنها در راه توده، این شماره ها را در سایت خود خواهند گذاشت تا آرشیو ارزشمندشان کامل تر شود.

اما آن نکاتی که درباره این سه شماره "مردم" میخواهم برایتان بگویم: اولاً سرمقاله اولین شماره را زنده یاد جوانشیر با همان سرعتی که قبلاً برایتان گفتم نوشت. در کوتاه ترین جملات سرگذشت ارگان مرکزی حزب توده ایران را مرور کرد و آن را وصل کرد به انقلاب و آغاز انتشار دوره جدید آن. من فکر نمی کنم فشرده تر از این کسی بتواند در اندک زمانی - شاید کمتر از نیمساعت- چنین سرمقاله ای بنویسد. در همین اولین شماره که اولین قدم برای حرکت علنی حزب در جامعه پس از انقلاب است، شما در چند جا اشاره به ضرورت مقابله با ارتجاع را می یابید. و این یعنی آن خطری که حزب توده ایران از ابتدا دیده و نسبت به آن بسیار حساس بود. ضمناً همانطور که مشاهده می کنید، نام ارگان مرکزی حزب توده ایران "مردم" است و نام "نامه مردم" در واقع در جمهوری اسلامی به ما تحمیل شد و بهتر بود ما در مهاجرت و در شرایطی که دیگر فشار حکومت بالای سرمان

نیست، به همان نام قدیمی و شناخته شده ارگان مرکزی حزب، یعنی "مردم" باز می‌گشتیم. در صفحه اول همین شماره، آن نکته ای که در ارتباط با آقای حسن نزیه برایتان گفته بودم وجود دارد. یعنی موضع گیری شخصی - البته بسیار مثبت- نسبت به ایشان شده بود که بعد از آمدن شادروان کیانوری به ایران این نکته در یک اطلاعیه کوچک تصحیح شد. نکته دیگری که شما در این شماره می‌بینید، سیاست جبهه ایست که از همان شماره اول "مردم" حزب آن را با جدیت طرح و دنبال کرد. ما با آغوش باز به استقبال همکاری با جبهه ملی رفتیم که اطلاعیه آن را در صفحه اول می‌بینید. متأسفانه این سیاست را جبهه ملی نداشت و همچنان رفت دنبال دفترکهنه های قبل از ۲۸ مرداد که در آنها نیز یکسویه رفته و می‌رود و فراموش می‌کند که آنها درحاکمیت بودند نه حزب توده ایران. این شماره "مردم" با اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی حزب توده ایران پیرامون پلنوم ۱۶ منتشر شد که قبلاً در همین گفتگوها برایتان گفته بودم. گزارش سیاسی پلنوم در شماره های بعد انتشار یافت زیرا آن را منوچهر بهزادی با خود به ایران آورد و شادروان جوانشیر قبل از پایان پلنوم و انتشار اسناد آن خود را به ایران رسانده بود که باز در این باره هم برایتان گفته بودم.

اگر یادتان باشد در باره دشواری بیرون آمدن حزب توده ایران از لاک مخفی خود در آغاز سرنگونی رژیم شاه برایتان گفته بودم. من اسم این دوران را گذاشته ام "دوران برزخ". هم شاه سقوط کرده بود، هم انقلاب در این مرحله پیروز شده بود و هم امکان فعالیت علنی و قانونی حزب توده ایران فراهم شده بود، اما هنوز توده ایها برای جمع کردن خود و در آمدن از دوزخ شاهنشاهی و کار مخفی به زمان نیازمند بودند. این حالت حتی در میان زندانیان با سابقه توده ای نظیر افسران توده ای ۲۴ سال زندان دیده و یا امثال رفیق خاوری که پس از ۱۵ سال از زندان بیرون آمده بودند هم وجود داشت که در این باره هم برایتان گفته بودم. حالا شما دقت کنید که شعر صفحه اول این شماره "مردم" هم از سروده های انقلابی و توده ای سیاوش کسرائی است اما هنوز او هم با نام مستعار "فرهاد ره آور" اشعارش را در ارگان مرکزی حزب منتشر می‌کرد. مثل بسیاری از شعرهای دوران انقلاب که عمدتاً در روزنامه کیهان منتشر شد و در واقع یگانه شاعر لحظه به لحظه انقلاب ۵۷ کسرائی بود. من این را با جرات و جسارت می‌گویم که هیچ شاعری اینگونه پا به پای انقلاب پیش نیامد و در باره هر حادثه و رویداد انقلاب و درباره تظاهرات و شعارهای مردم شعر نگفت که زنده یاد کسرائی سرود و گفت. بعد هم که رهبری حزب به داخل کشور بازگشت، هر آنچه در توان و امکان داشت در اختیار حزب گذاشت. حتی از خانه مادر همسرش هم برای برخی ملاقات‌ها و دیدارها استفاده کرد. البته از حق نباید گذشت که همسرش و خانواده همسرش در این راه پا به پای کسرائی آمدند و یاری‌اش کردند و در تشکیلات دمکراتیک زنان هم از جمله بال‌های پرواز بلند این تشکیلات در سالهای پس از انقلاب بودند. خواهر همسر کسرائی در ارتباط با همین فعالیت‌ها در پورش دوم دستگیر شد و سالها در زندان ماند و تا آستانه مرگ هم پیش رفت. برخلاف مادر خود کسرائی که بیشتر به اشراف نزدیک بود تا به توده مردم و به همین دلیل هم همیشه با سیاوش و بویژه همسر سیاوش در این رابطه درگیر بود. شما مظلومیت توده ای‌ها را در جامعه هنری و روشنفکری خودمان ببینید! شاملو توده ای نبود، یعنی پس از کودتا، از توده ای بودن پشیمان گشته و مسیر پر فراز و نشیب سیاسی و شخصی دیگری را طی کرد. مثل خیلی‌های دیگر. "آیدا" توانست او را حفظ کند. در فیلمی که همه می‌توانند روی شبکه یوتوب ببینند آیدا اشاره به همین مسئله می‌کند و می‌گوید که وقتی با شاملو آشنا شد حتی جا برای خوابیدن هم نداشتند، حتی شاملو یک تکه کاغذ و یک قلم برای شعر گفتن نداشت. آیدا را همه به حق در این ارتباط، یعنی فراهم کردن امکان کارش می‌ستایند. اما شما کوچکترین اشاره ای در باره زندگی سخت و دشوار کسرائی در سالهای پس از کودتا و نقش همسرش که با خیاطی نان آور خانواده بود جایی خوانده اید؟ توده ایها مظلوم‌ترین شاعران، مظلوم‌ترین روزنامه‌نگاران، مظلوم‌ترین مبارزان، مظلوم‌ترین میهن‌دوستان، مظلوم‌ترین

و وطن دوست ترین نظامی ها و... در ایران اند. شما همین حالا بروید در سایت هائی که درباره کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۷ مطلب منتشر می کنند. حتی در سالگردهای این فاجعه وقتی خبر و گزارشی می نویسند، ببینید اشاره ای به قتل عام توده ایها می کنند؟ و یا اگر اشاره ای می کنند، این اشاره در همان وزن و اعتباری است که ما قربانی دادیم؟ از شکنجه دهه ۶۰ می نویسند. بسیار خوب. بخوانید و ببینید اشاره ای هم به شکنجه توده ایها می کنند؟ درحالیکه مخوف ترین شکنجه ها را توده ایها دیدند. و تازه این مسئله، یعنی شمار اعدامی ها و قربانیان را بگذارید در کنار وزن و اعتبار و تحصیل و سابقه سیاسی و مدارج علمی و مبارزاتی و هنری و نظامی توده ایهای کشتار شده در قتل عام ۶۷ تا بیشتر آن مظلومیتی درک شود که من در اینجا به آن اشاره کردم. فلان آقا و یا فلان سازمان از آقای خمینی بدش می آید، رهبری انقلاب را حق خودش می داند و یا هر محاسبه دیگری که پیش خودش می کند. آنوقت توده ایها و حزب ما را به این دلیل که از خمینی و انقلاب دفاع کرده ایم مستحق همه نوع سانسور و حمله و تخریب تبلیغاتی می داند. یا در داخل کشور جرات نمی کند به آیت الله خمینی و انقلاب حمله کند، دامن ما را می گیرد و به حزب توده ایران و سیاست دفاع از انقلابش می پرد. و تازه این درحالی است که اگر به دوران انقلاب و سالهای پس از پیروزی انقلاب برگردیم و حوادث را مرور کنیم، اتفاقا آن ها که بر صندلی کم اطلاعی و بی خردی و بیگانگی با توده مردم و جامعه ایران باید بنشینند، خود آنها هستند. آنها که از روی سر توده های میلیونی مردم ایران که به اراده خویش به صحنه انقلاب آمدند نه با فرمان آنها و یا ما، قبای رهبری را بر تن خویش برانزده تر می دیدند. نه خیال کنید که از گذشته درس گرفته اند. خیر. همین حالا هم هنوز همان هستند که بودند. لنین جمله معروفی دارد درباره مهاجران دوران شکست پس از انقلاب ۱۹۰۵ و در مهاجرت. می گوید: "روشنفکران روس نه گذشته را فراموش کردند و نه از گذشته آموختند." این حکایت اکثریت روشنفکران ایران است. شما مرور کنید سالهای اخیر را. از انتخابات دوم خرداد درس گرفتند؟ توانستند اهمیت مجلس ششم را درک کنند؟ از کنفرانس برلین درس گرفتند؟ از انتخاباتی که احمدی نژاد از درون آن درآمد درس گرفتند؟ نه خیال کنید که بحث محدود است به مهاجرین. خیر، در داخل هم تقریبا همین است، البته نه به شوری خارج از کشور، زیرا در آنجا پوست انسان زیر شلاق حوادث و رویدادهاست.

- ما در دو عرصه می توانیم گفتگو را ادامه بدهیم. یکی درباره ارتباط هائی که سازمان نوید با ملیون و روحانیون داشت و ادامه آن بعد از انقلاب چه شد؟ دوم در رابطه با بازگشت رهبری حزب به داخل کشور و دیدارهای دیگری غیر از دیدار با رفقا جوانشیر و بهزادی.

درست می گوئید. در هر دو زمینه می توانیم گفتگو را ادامه بدهیم، اما چون مورد اول بر میگردد به باز شدن دفتر حزب، تمرکز کادرها و امور حزبی در این دفتر و دوران تقریبا معلق سازمان نوید بین کار علنی و کار مخفی و بالاخره جلسات یکشنبه ها با زنده یاد کیانوری که در ادامه آن تقریبا تشکیلات غیر علنی حزب شکل گرفت و خلاصه گشایش فصل جدید و نسبتا طولانی در این گفتگوها، اگر موافق باشید از مورد دوم شروع کنم و بتدریج وارد مبحث اول هم بشویم.

- یعنی از دیدار با رفقای رهبری؟

بله. اما این بار می خواهم از دیدار با رفیق شلتوکی برایتان بگویم که از خارج به کشور بازنگشته بود، بلکه از زندان ۲۴ ساله رژیم شاه آزاد شده بود. این دیدار و بحثی که بعد از آن با زنده یاد کیانوری شد، بسیار مهم است و به همین دلیل می خواهم در باره آن برایتان بگویم. یا، حداقل از نظر من بسیار مهم است.

رفیق شلتوکی در پلنوم ۱۶ هم عضو هیات سیاسی انتخاب شده بود و هم دبیرکمیته مرکزی بود. او یکی از محبوب ترین چهره های در میان زندانیان سیاسی دوران شاه بود. افسر

خوش چهره و خوش برخوردی که در زندان شاه معمولاً از سوی زندانیان سیاسی بعنوان رابط زندانیان با زندانیان انتخاب می شد. در کتاب "مهمان آقایان" شادروان به آذین درباره این بخش از شخصیت او بسیار شیوا و گویا نوشته شده است. بهر حال رفیق شلتوکی توسط زنده یاد کیانوری پیام فرستاده بود که رفقای نوید را می خواهد ببیند. فکر می کنم در این دوران یا بعنوان مسئول شعبه اطلاعات حزب انتخاب شده بود و یا کاندیدای این مسئولیت شده بود. بهر حال رفیق کیا آدرس یک خانه ای را داد که نمی دانم دقیقاً در کدام نقطه بالای ونک بود. گفت ساعت ۷ یا ۸ شب در این خانه رفیق شلتوکی منتظر شماهاست. یعنی من و هاتفی و پرتوی که هنوز کیانوری را در اتومبیل من ملاقات می کردیم و امکان آن دفتر طراحی در زیر زمین خانه یوسف آباد که برایتان گفتم روزهای یکشنبه بعد از ظهر جلسات ما در آن تشکیل می شد فراهم نشده بود. هر سه نفر سر ساعت در آن خانه و بر سر قرار دیدار با رفیق شلتوکی حاضر شدیم. رفیق شلتوکی کمی دیر رسید و دلیل آن را مسافرت کرمانشاه عنوان کرد و این که تازه از کرمانشاه بازگشته و به همین دلیل کمی دیر رسیده است. دیداری بسیار دل انگیز و سراپا امید و انرژی. تقریباً تمام مدت دیدار او سخن گفت. از گذشته، از زندان و از گله های افسران توده ای نسبت به رهبری حزب تا قبل از بازگشت به ایران و بالاخره از استقبال نظامی ها برای پیوستن به حزب توده ایران. دو اصطلاح و خبر او در این دیدار برای همیشه در حافظه من ماند. وقتی از گله ها و حتی بی اعتمادی ها در باره کاردانی رهبری خارج از کشور سخن می گفت رسید به روزهای بازگشت رهبری به داخل کشور و آشنائی چهره به چهره با آنها. دو دستش را کنار گوش هایش گذاشت و انگشت های سبابه را مثل شاخک ها تکان داد و گفت: ما وقتی کیانوری را دیدیم، پس از چند ساعت صحبت متوجه شدیم که او "شاخک هایش بسیار تیز است و آرام گرفتیم". نمونه هائی را هم ذکر کرد. به استقبال نظامی ها از پیوستن به حزب توده ایران که رسید خیلی آسان و بی دغدغه گفت که فلان سرهنگ پیش من آمد و گفت که با هنگش در کرمانشاه می خواهد به حزب بپیوندد. فلان سرهنگ و فلان گردان توده ای اند. ما خیلی خوشحال شدیم و قند در دلمان آب شده بود و هر چه ما بیشتر خوشحال می شدیم او هم بیشتر ما را خوشحال می کرد! دیدار زیاد طولانی نبود زیرا او هم تازه از سفر بازگشته بود و باید می رفت کیانوری را ببیند و به این دلیل اول آمده بود سر قرار با ما که از قبل این قرار گذاشته شده بود. ما سه نفر خیلی خوشحال از آن خانه بیرون آمدیم و راهی شهر شدیم. در طول راه یگانه جمله ای که هاتفی با ابراز تعجب گفت این بود: چه ضرورتی داشت این همه اطلاعات را ما بدانیم؟

سکوت ادامه پیدا کرد تا پرتوی و هاتفی به نوبت از ماشین پیاده شدند و از هم جدا شدیم. در دیدار بعدی با کیانوری، بحث از همین دیدار شروع شد. یعنی زنده یاد کیانوری پرسید: رفیق شلتوکی را دیدید؟

پاسخ مثبت بود. کیانوری پرسید: بحثی؟ حرفی؟ چیزی؟

من، ذوق زده از رویکرد و استقبال نظامی ها به سمت حزب گفتم و اشاره به گفته های زنده یاد شلتوکی کردم.

شادی و عصبانیت کیانوری را بسیار دشوار می شد در صورتش دید. فقط وقتی خیلی خوشحال و یا عصبانی می شد گوشه سمت راست لبش می پرید و سبیلش این حرکت را نشان میداد. من آن روز برای اولین بار متوجه این واکنش شدم و بعدها در چند نوبت دیگر. هم در خوشحالی و هم در عصبانیت. بهر حال آن روز این حالت را پیدا کرد و درحالی که با کاغذ کوچک و مدادی که جلویش بود بازی می کرد تا ناچار نشود چشم به چشم ما بیاندازد از هاتفی پرسید: تو چی؟

هاتفی همان جمله ای را گفت که آنشب در پایان دیدار گفته بود: من نمی دانم چه ضرورتی داشت آن اطلاعات به ما داده شود؟

کیانوری که انگار منتظر چنین جمله ای بود تا حرف خودش را بر مبنای آن بزند، ابتدا گفت که استقبال نظامی ها از حزب فقط در غرب کشور و در کرمانشاه نیست. این یک استقبال انقلابی است و در جاهای دیگر هم همینطور است. حتی چند روز پیش یک سرهنگ شهربانی با لباسش آمده دفتر و آن پائین کلاهش را گذاشته روی میز و گفته می خواهد عضو حزب شود که من فوراً گفتم یک شماره تلفن از او بگیرند و بگویند برود تا با او تماس بگیریم. سیاوش کسرانی را هم علاوه بر توده ای های قدیمی که او را پل واسطه کرده اند، نظامی ها هم عاجز کرده اند از بس به او مراجعه کرده و درخواست پیوستن به حزب کرده اند. ما هم باید یک فکری برای دهان به دهان شدن اخبار این رویکرد بکنیم و البته دیسپلین را از بالا (اشاره به شلتوکی) شروع کنیم و هم فکری برای ارتباط آنها بکنیم. پرتوی که در این دوران اغلب علامت تماس ها و شماره تلفن های نظامی ها را کیانوری به او می داد تا تماس بگیرد، پرسید: یعنی سازمان نظامی

کیانوری فوراً حرفش را قطع کرد و گفت: "به هیچ وجه! اصلاً اسمش را هم نیاورید. ما سازمان نظامی نداریم و نخواهیم داشت." و بعد هم توضیحات بسیار مهمی داد که من نقل به مضمون در اینجا می آورم. گفت:

"آن سازمان نظامی که در سالهای پیش از کودتای ۲۸ مرداد داشتیم و ریشه هایش به دوران ۵۳ نفر وصل بود، بکلی سازمان دیگری بود و متناسب با آن شرایط و آن وظائفی بود که داشت. رهبری مستقل خودش را داشت، هیات دبیران خودش را داشت و فقط با یک رابط با یک فرد در رهبری حزب وصل بود. آن سازمان در دل حکومت شاه و بعنوان هسته ای در دل ارتش شاهنشاهی برای خنثی سازی توطئه های دربار و شاه بوجود آمده بود و در ضمن نقش چتر حفاظتی هم برای حزب داشت. یعنی یا توطئه های ارتش و شاه علیه حزب را خنثی می کرد و یا اخبار آن را به ما می داد. در جریان دولت مصدق هم چه در ۳۰ تیر و چه در کودتای ۲۵ مرداد توانست بزرگترین خدمات را بکند. فرار ما از زندان قصر را هم همین سازمان توانست ترتیب بدهد و ماموریت های دیگر.

این مربوط به آن سال ها و آن دوران بود. اما الان ما نیاز به چنین سازمانی نداریم. یک انقلاب بزرگ انجام شده و هرکس در هرکجا که هست باید در خدمت دفاع از این انقلاب باشد. سازمان افسری در زمان شاه برای مقابله با رژیم شاه بود، درحالیکه ما دیگر در چنان شرایطی نیستیم و افسر و غیر افسر مثل همه مردم ایران باید از انقلاب دفاع کند و تابع نظامی ها بکنیم ارتباط های فردی با آنهاست و یا حداکثر تشکیل حوزه های حزبی با شرکت آنهایی که با هم آشنا هستند و همدیگر را می شناسند و یا با هم به حزب مراجعه کرده اند. این حوزه ها و ارتباط ها هم نه توسط نظامی ها و افسران، بلکه توسط کادرهای حزبی باید اداره شود و برقرار شود. فعلاً آن بخش نوید که مربوط به پرتوی است بر همین اساس جلو برود تا بتدریج آن را دقیق تر و متناسب تر با شرایط بکنیم. اگر شماها (اشاره به من و هاتفی) هم کسانی را دارید و یا کسانی به شماها مراجعه کردند، بر همین اساس جلو بروید و نیازی نیست آنها را به پرتوی وصل کنید. این روش را ما باید در باره کسانی که در جاهای حساس قرار دارند و یا قرار گرفته اند مراعات کنیم. باید جلوی مراجعه مستقیم این افراد و این نظامی ها به دفتر حزب را بگیریم، چون خیلی زود شناسائی شده و کارشان را از دست می دهند. به آنها باید توصیه کرد مواضع سیاسی خودشان را در محل کارشان و یا با دوستان و اقوامشان تبلیغ نکنند. این شناسائی ها در آینده تولید دردسر برای خود آنها خواهد کرد."

این تقریباً مضمون صحبت های آن روز بود که مبنای کار تشکیلات غیر علنی حزب هم قرار گرفت. واقعا هم کیانوری به این عقیده ایمان داشت و آنقدر ساده اندیش نبود که نداند مثلاً فلان خیر را بعنوان هشدار و یا نقص کار در جنگ و یا فلان توطئه به هاشمی و یا خامنه ای و یا دفتر امام می دهد آنها حدس نمی زنند از کدام کانال بدست آمده و یا حتی چهره

چند رو و توطئه گری مثل محمدی ریشهری نداند فلان خبر از کانال سرهنگ عطاریان و یا سرهنگ کبیری به حزب منتقل شده و حزب آن را در اختیار خامنه ای و یا دفتر امام و یا هاشمی قرار داده و از آن کانال هم به او اطلاع داده شده است. حتی بنظر من دقیقا می دانستند دریادار افضلی فرمانده نیروی دریائی هم گرایش توده ای دارد و ارتباط هائی هم دارد. حزب هم بر مبنای همان صحبتی که در بالا از کیانوری برایتان نقل کردم، نه دنبال سازمان افسری و سازمان نظامی بود و نه در پی مقابله با حاکمیت، بلکه همه توان خود، باضافه توانی که این ارتباط ها به ما میداد را در خدمت دفاع از انقلاب به کار گرفته بود. بنابراین می خواهم بگویم دستگیری و محاکمه و اعدام افسران و نظامی های توده ای و آن جنجالی که بعنوان کشف سازمان نظامی راه انداختند، صرفا یک جنجال کودتائی علیه انقلاب و برای زدن چشمک به امریکا و انگلیس بود. از اهداف بزرگ این رفتار کودتائی و نامردمی یکی هم گرفتن اسلحه از امریکا و اسرائیل و جلب نظر امریکا و انگلیس در جنگ با عراق بود. البته صحبت بر سر مرحله دوم جنگ است. یعنی جنگی که پس از شکست ارتش صدام و بیرون کردن آن از خاک ایران با همان اهدافی که الان هم در سر دارند، آغاز کردند. فتح کربلا و بصره و گسترش شیعه و رهبری جهان اسلام. همه دیدیم که آنها را با دست خودشان به دره سقوط بردند و البته بزرگترین قربانی هم حزب توده ایران بود. اکنون هم بار دیگر همان وسوسه به شکل دیگری جریان دارد، منتهی این بار به تولیدات نظامی و اتمی هم دلشان خوش است.

- یعنی سازمان مخفی فقط شامل نظامی های توده ای می شد؟

نه. فقط نظامی ها را شامل نمی شد. برایتان بعدا خواهم گفت که این سازمان در عین داشتن ارتباط با نظامی ها و افرادی که در مناصب حساس قرار داشتند و خودشان به حزب پیوسته بودند، کادرهای توده ای هم داشت که در سازمان نوید فعالیت کرده بودند و نفس نگهداشتن این کادرها برای دوران سختی که پیش بینی می شد در پیش خواهد بود هم مطرح بود.

- شعبه اطلاعات حزب به این سازمان وصل بود؟

نه. این شعبه ناظر بر تشکیلات علنی حزب بود و البته اخبار و اطلاعاتی را که از کل تشکیلات بدست می آورد در اختیار رهبری حزب می گذاشت. شاید برخی تماس ها و ارتباط ها، مثل نمونه مراجعه نظامی ها به حزب را کیانوری از این شعبه جدا کرده و به سازمان غیر علنی حزب وصل می کرد.

- رفیق شلتوکی مستقیما این کار را نمی کرد؟

رفیق شلتوکی مسئول شعبه اطلاعات حزب بود، اما به کار سازمان غیر علنی حزب کاری نداشت. این ارتباط با زنده یاد کیانوری بود. البته تا آنجا که من اطلاع دارم. شاید مثلا بر سر این یا آن موضوع هماهنگی هائی هم می شد که من اطلاع ندارم و بعید هم می دانم.

- معمولا مسئول اطلاعات خیلی سخت حرف می زدند. درحالیکه در آن دیدار با رفیق

شلتوکی ظاهرا و به گفته هاتقی او خیلی آسان حرف زده بود.

ببینید! این یک موضوع مهمی است. خیلی ها اعتقاد داشتند رفیق شلتوکی برای روابط عمومی حزب خیلی مناسب تر بود تا مسئول اطلاعات حزب. در عین حال که باندازه تخم چشم هم به او اعتماد وجود داشت. مثل بقیه افسران توده ای. شاید این توزیع مسئولیت ها، در ابتدای فعالیت علنی و در دوران بسیار دشوار آغاز کار علنی حزب اجتناب ناپذیر بود، زیرا اعتماد و شناخت خیلی اهمیت داشت و به چه کسی بیش از زندان کشیده های طولانی دوران شاه می شد اعتماد کرد. شاید بتدریج و با شناختی که بوجود آمده بود و امکانات جدیدی که پیدا شده بود، برخی تجدید نظرها صورت می گرفت و مسئولیت ها جا به جا هم میشد، اما فشار حکومتی، حوادث سالهای پس از انقلاب، بمباران وقایع روزانه و کشاکش سیاسی حزب با سازمان های چپ و انواع مسائل دیگر فرصت تجدید نظر سازمانی نمی داد. حتی همان

طرح تغییرات تشکیلاتی که برایتان در گفتگوی اول و یا دوم گفتم آنقدر امروز و فردا شد و با تاخیر همراه شد که فاجعه یورش به حزب از تصمیم حزب جلو افتاد.

در مورد شعبه اطلاعات حزب، شاید دو سال بعد از یورش به حزب، یک شب تعبیری بعنوان گلایه از دهان رفیق خاوری شنیدم که خصوصی گفت، اما بنظرم حرف درستی بود و می تواند خصوصی هم نباشد. او با به کار بردن المثل بسیار دقیقی که فکر می کنم از همان خراسان خودمان برخاسته باشد و جای بیانش در اینجا نیست، با اشاره ای غیر مستقیم به خودش گفت که برای شعبه اطلاعات او (یعنی خاوری) مناسب تر بود. با شناختی که پس از ۵ - ۶ سال کار نزدیک از رفیق خاوری پیدا کردم، فکر می کنم گله ای درست و اشاره مناسبی را طرح کرد.

شاید بیان این مسائل چندان مناسب هم نباشد، اما پرسیدید و من هم آنچه را فکر می کنم و میدانم گفتم. تا همینجا هم این بحث بنظرم کافی است و برویم بر سر مسائل دیگر. چون توصیه کرده اند در باره افرادی که نام می برم برای نسل جوان کشور توضیح بدهم اضافه می کنم:

رفیق شلتوکی از افسران توده ای که ۲۴ سال زندانی شاه بود و با انقلاب از زندان بیرون آمد. در یورش اول دستگیر شد و تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفت. بویژه به آن دلیل که مسئول اطلاعات حزب بود. در پایان این شکنجه ها سرطان به جانش چنگ انداخت و از درمانش سر باز زدند. چنان که می گویند لاجوردی او را در "اوین" زجر کش کرد.

رفیق خاوری ۱۵ سال در زندان شاه بود. از زندانیان محکوم به حبس ابد بود، البته با یک درجه تخفیف والا اعدامی بود. با انقلاب از زندان بیرون آمد. هنگام یورش به حزب در داخل کشور نبود. مسئول ارتباط با احزاب برادر در مجله صلح و سوسیالیسم در پایتخت جمهوری وقت چکسلواکی "پراگ" بود. پس از یورش دوم به حزب، ابتدا بعنوان مسئول کمیته برون مرزی حزب توده ایران انتقال رهبری حزب به خارج از کشور را اعلام کرد و سپس در پلنوم ۱۸ که در دیماه ۱۳۶۲ تشکیل شد، بعنوان دبیر اول حزب انتخاب شد. گفتگوی بعدی را با سؤال اول که در ابتدا طرح کردید دنبال خواهیم کرد. یعنی ادامه ارتباط ها با ملیون و مذهبیبون.

راه توده ۱۹۰ ۱۸,۰۸,۲۰۰۸